

خدا جون سلام به روی ماهت...

فلسون ماندلا

مردی با مشتم گره کرده



ناشر خیلی متفاوت کتاب های کودک و نوجوان!





نلسون ماندلا

مردی با مشتی گره کرده

استیون کرنسکی

تصویرگر: شارلوت ایجر

مترجم: مریم مهدوی



سرشناسه: کرنسکی، استیون، ۱۹۵۳ - م.

Krensky, Stephen

عنوان و نام پدیدآور: نلسون ماندلا: مردی با مشت گره‌کرده / نویسنده: استیون کرنسکی؛ تصویرگر: شارلوت ایجر؛ مترجم: مریم مهدوی. مشخصات نشر: تهران: نشر پرتقال، ۱۳۹۹.

مشخصات ظاهری: ۱۲۸ ص. ۵/۱۴ × ۵/۲۱ س م.

شابک: ۳-۸۶۹-۴۶۲-۶۰۰-۹۷۸

وضعیت فهرست‌نویسی: فیا

یادداشت: عنوان اصلی: Nelson Mandela, 2019.

عنوان دیگر: مردی با مشت گره‌کرده.

موضوع: ماندلا، نلسون، ۱۹۱۸ - ۲۰۱۳ م. -- ادبیات کودکان و نوجوانان / Juvenile literature -- Mandela, Nelson -- ادبیات کودکان و نوجوانان

موضوع: ماندلا، نلسون، ۱۹۱۸ - ۲۰۱۳ م. -- سرگذشتنامه -- ادبیات کودکان و نوجوانان

موضوع: Presidents -- South Africa -- Biography -- Juvenile literature -- ادبیات کودکان و نوجوانان

موضوع: مبارزان ضد تبعیض نژادی -- آفریقای جنوبی -- سرگذشتنامه -- ادبیات کودکان و نوجوانان

موضوع: Presidents -- South Africa -- Biography -- Juvenile literature -- مبارزان ضد تبعیض نژادی / Anti-apartheid activists / رؤسای جمهور / Presidents

موضوع: مبارزان ضد تبعیض نژادی / Anti-apartheid activists

شناسای افزوده: ایجر، شارلوت، تصویرگر / Ager, Charlotte / مهدوی، مریم، مترجم

رده‌بندی کنگره: DT۱۹۴۹

رده‌بندی دیویی: ۹۶۸/۰۷۱۰۹۲

شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۶۰۹۷۰۸۰

۷۱۴۶۰۰۱



انتشارات پرتقال

نلسون ماندلا: مردی با مشت گره‌کرده

نویسنده: استیون کرنسکی

تصویرگر: شارلوت ایجر

مترجم: مریم مهدوی

ناظر محتوایی: میترا امیری لرگانی

ویراستار ادبی: نسرين‌نوش امینی

ویراستار فنی: روزین فهم‌حصاری

طراح جلد نسخه‌ی فارسی: مهدیه عصارزاده

آماده‌سازی و صفحه‌آرایی: شهرزاد شاه‌حسینی - مینا فیضی - سونیا قنبری

مشاور فنی چاپ: حسن مستقیمی

شابک: ۳-۸۶۹-۴۶۲-۶۰۰-۹۷۸

نوبت چاپ: اول - ۱۴۰۰

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: شادرنگ

قیمت: ۵۴۰۰۰ تومان



۳۰۰۰۶۳۵۶۴



۰۲۱-۶۳۵۶۴



www.porteghaal.com



kids@porteghaal.com

خواننده‌ی عزیز

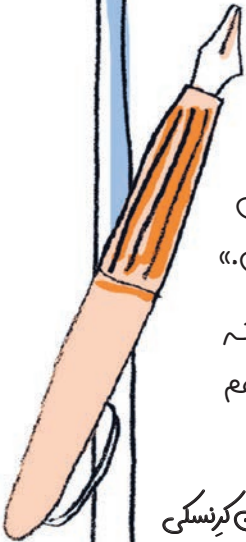
نلسون مانند لا آدم روزگار خودش بود. مگر می‌شد نباشد؟ مجال بود سختی‌های دوران کودکی و نوجوانی‌اش را نادیده بگیرد. نلسون در سال ۱۹۱۸ در خانواده‌ای کاملاً متعصب در آفریقای جنوبی به دنیا آمد و بزرگ شد تا با چشم خودش شاهد اجرای رسمی سیاست آپارتاید در کشورش باشد.

مانند لا کارهایی کرد که فراتر از روزگار خودش بود. دشمنانش در سال ۱۹۹۰، بعد از بیست و هفت سال از زندان آزادش کردند. آن زمان، خلیج از رهبرانی که وضعشان شبیه او بود، به اسم عدالت، دنبال انتقام بودند.

اما نلسون نه. به جایش چه کار کرد؟ نشان داد ظرفیت بالایی برای بخشیدن دارد و می‌تواند گذشته را کنار بگذارد و فکرش را روی آینده متمرکز کند. خودش خیلی واضح گفت: «اگر می‌خواهید با دشمنان صلح کنید، باید با او همکاری کنید. به این ترتیب، او می‌شود همکاری‌تان.»

نلسون مانند لا شجاعانه با سفیدپوست‌های آفریقای جنوبی، که مدت‌ها بود به سیاه‌پوست‌ها زور می‌گفتند، همکاری شد. با این کار هم کشورش را نجات داد، هم الگویی مردم دنیا شد.

استیون کِرنسکی



زندگی نلسون ماندلا

۱

در دسر ساز
صفحه ۸

۶

تفکرات انقلابی
صفحه ۴۴

مبارزه و
خطرهای بیشتر
صفحه ۵۲

۷

زندگی پشت میله‌ها
صفحه ۶۰

۸

۹

آزادی
صفحه ۷۰



۲

خانه‌های جدید
۱۴ صفحه‌ی



۳

دوران نوجوانی
۲۰ صفحه‌ی



۴

تحصیل
۲۸ صفحه‌ی



۵

جنگیدن برای هدف
۳۶ صفحه‌ی



۱۱

هدفی جدید
۹۰ صفحه‌ی

۱۰

آرمان‌های انقلابی
۸۰ صفحه‌ی

۱۲

یادبود
۱۰۰ صفحه‌ی



دردسرساز

نام نلسون ماندلا موقع تولد، یعنی روز هجدهم ژوئیهی سال ۱۹۱۸، نلسون نبود. این اسم را بعداً رویش گذاشتند.

به دنیا که آمد، پدرش اسمش را گذاشت رولیهلاها، یا به تلفظ خودشان، خولیهلاها، که معنی اصلی اش می شود کندن شاخه‌ی درخت، اما معنی خودمانی اش می شود دردسرساز. هیچ کس اعتراف نکرد که این اسم می تواند نشانه‌ای از اتفاق‌های آینده باشد، اما کسی هم منکر آن نشد.

پدر رولیهلاها، گادلا هنری ماندلا، عضو خاندان سلطنتی تمبو بود. شغلش مشاوره دادن به مردم بود و همه بابت دیدگاه و تفکراتش به او احترام می گذاشتند. رولیهلاها کوچولو با مادرش، نوسِکِنی فانی، در اِموزو (یا به زبان خودشان، اوموهزو) زندگی می کرد.





رودخانه‌ی ایمباشه از میان سرزمین ترانسکی پیچ‌وتاب می‌خورد و رد می‌شود.

اموزو روستایی بود کنار رودخانه‌ی ایمباشه که در ترانسکی جریان داشت و ترانسکی هم سرزمینی بود با تپه‌هایی کم‌شیب و دره‌هایی کم‌عمق که نهصد و شصت و پنج کیلومتر از شهر بزرگ آفریقای جنوبی، یعنی ژوهانسبورگ، فاصله داشت.

اسم خانه‌ی آن‌ها در اموزو، کرال بود. کرال به مزرعه‌ی کوچکی می‌گویند که چند حیوان دارد و کمی محصولات کشاورزی و با محصولات این مزرعه می‌شود یک خانواده را اداره کرد.



پدر رولیهلاها مرتب به آن کرال می‌آمد و به آنجا سر می‌زد، ولی هر بار چند روز بیشتر نمی‌ماند. وظیفه‌شناسی گادلا هنری باعث می‌شد بیشتر وقت‌ها از خانه دور باشد. گادلا سه زن دیگر و چندین فرزند داشت که باید ازشان مراقبت می‌کرد. گادلا هنری چهار پسر داشت و رولیهلاها کوچک‌ترین پسرش بود، به‌خاطر همین کسی زیاد به او اهمیت نمی‌داد.

آیا می‌دانستید؟

زبان امروز آفریقای جنوبی، یعنی آفریکانز، تقریباً همان زبان هلندی است با کمی تفاوت در واژه‌ها و دستور زبان.

در آن زمان، بومی‌های آفریقای جنوبی بخشی از امپراتوری بریتانیا بودند.

اولین بار مستعمره‌نشین‌های هلندی در سال ۱۶۵۲ به آفریقای جنوبی

آمده بودند و سفرشان فقط برای

بازدید از آنجا نبود. آمده بودند که بمانند

و در طول صدوپنجاه سالی که آنجا بودند،

با قبیله‌های محلی جنگیدند تا بالاخره این

قبیله‌ها کنترل منطقه را از دستشان گرفتند.

ولی دوره‌ی پیروزی قبیله‌های محلی کوتاه بود. در دهه‌ی ۱۸۰۰،

سربازها و اولین مهاجران سُلطه‌جوی بریتانیایی در آفریقای جنوبی

ساکن شدند و همین باعث شروع جنگ‌های پشت‌سرهم شد تا

اینکه در آخر، بریتانیا در سال ۱۹۰۲ به پیروزی رسید. هشت سال

بعد، آفریقای جنوبی کمی مستقل شد، اما همچنان در حاکمیت

بریتانیا باقی ماند و نوادگان بریتانیایی‌ها و هلندی‌ها سفت‌وسخت

کنترل آنجا را به دست گرفتند.

مستعمره‌نشین یعنی چه؟

یعنی کسی که در کشوری خارجی سکونتگاه جدیدی می‌سازد. مستعمره‌نشین‌های آفریقای جنوبی، بدون اینکه نظر مردم بومی را بپرسند، در آنجا برای خودشان خانه و زندگی درست کردند.

بگومگوی مستعمره‌نشین‌ها

جنگ آنگلو-بوئر جنگ هلندی‌های آفریقای جنوبی با امپراتوری بریتانیا بود. بریتانیا بر آفریقای جنوبی حکومت می‌کرد و هلندی‌های آفریقای جنوبی می‌خواستند استقلالشان را به دست آورند. این جنگ سال ۱۸۹۹ شروع شد و سال ۱۹۰۲ با پیروزی بریتانیایی‌ها به پایان رسید.



تصویری از سربازان بریتانیایی جنگ آنگلو-بوئر که دارند برای نبرد می‌روند.

بریتانیایی‌ها و هلندی‌ها همه‌چیز را کنترل می‌کردند، حتی زمین‌های افراد بومی را و اینکه بومی‌ها کجا زندگی کنند، چه آموزشی ببینند و چه شغلی داشته باشند. همه‌ی این چیزها با سخت‌گیری زیاد کنترل می‌شد. به بعضی از سیاه‌پوست‌ها که از بقیه‌ی هم‌نژادهایشان قدرت بیشتری داشتند شغل‌های خاصی می‌دادند، ولی هیچ‌کدام منجر به تسلط سیاه‌پوستان بر همسایه‌های سفیدپوستشان نمی‌شد.

البته که رولیهلاها کوچولو هنوز از این چیزها خبر نداشت. اما خیلی زود پای دنیای بیرون به زندگی او هم باز شد؛ وقتی هنوز یک سالش نشده بود، پدرش درگیر اختلافی شدید با یک کلانتر سفیدپوست محلی شد. اختلاف سر مسئله‌ی کوچکی بود مربوط به یک گاو، ولی گادلا هنری

با بررسی مسئله مخالفت

نمود و آن را به مشکلی

بزرگ تبدیل کرد. گادلا

هنری از نسل پادشاهان

و یکی از افراد خانواده‌ی

سلطنتی قبیله‌شان بود.

به نظر او، یک کلانتر

معمولی حق نداشت

به او دستور بدهد.

شاید نظر گادلا هنری

درست بود، ولی بابتش

هزینه‌ی سنگینی داد.



یک مقام دولتی که قوانین خاصی را در منطقه‌ی مشخصی اجرا می‌کند. کلانتر شهر گادلا هنری آدم سخت‌گیری بود.

کلانتر یعنی چه؟

سیاه‌پوست‌ها، حتی اگر فرزند پادشاه هم بودند، فقط با اجازه‌ی دولت که همه‌ی افراد آن سفیدپوست بودند، می‌توانستند قدرت را به دست بگیرند. دولتی‌ها خوششان نمی‌آمد ببینند کسی اقتدارشان را زیر سؤال می‌برد. آن کلانتر با گادلا هِنری برخورد تندی کرد و مقدار زیادی از املاک و ثروت او را تصاحب کرد. این تصمیم برای هرکس که مثل گادلا هِنری فکر می‌کرد پیام روشنی داشت. یکی از چیزهایی که کلانتر تصاحب کرد کِراالی بود که رولیه‌لاها و مادرش در آن زندگی می‌کردند. طبق قانونِ آن زمان، آن‌ها حق نداشتند سرِ این تصمیم بحث‌و‌جدل کنند. تنها کاری که می‌توانستند بکنند این بود که از آنجا بروند.



خانه‌ای جدید

خانواده‌ی رولیه‌لاها به خانه‌ای جدید احتیاج داشتند و لازم نبود جای دوری بروند. گادلا هنری باز هم ملک و املاک داشت، از جمله یک کRAL در کونو.

کونو از روستاهای همسایه بود و فقط چندصد نفر در آن زندگی می‌کردند. آنجا از اموزو کوچک‌تر بود، ولی زمینش تقریباً همان زمین بود با مزرعه‌ها و تپه‌های سبزی که با چشمه‌های خروشان آبیاری می‌شدند.

کRAL گادلا هنری در کونو شامل سه کلبه‌ی گلی گنبدی با سقف‌هایی از گاه بود. یک کلبه برای خوابیدن بود و دو تای دیگر برای پخت‌وپز و نگهداری غذا. کف کلبه‌ها از خاک سفتی که بیرون کولونی مورچه‌ها تلبار می‌شد، درست شده بود. خانواده‌ی رولیه‌لاها برای نرم شدن کف خانه از مدفوع گاو استفاده می‌کردند. در سقف‌ها سوراخی بود برای اینکه دود غذا از آن بیرون برود. تنها ورودی و خروجی هر کلبه





درگاهی کم ارتفاع بود.

هیچ کدام از کلبه‌ها وسایل چوبی

نداشت. همه روی حصیر می خوابیدند.

بیرون از کلبه‌ها، زمین‌های کشاورزی و آغل‌های

حیوانات مزرعه قرار داشت. کرال پُرزرق و برق نبود،

ولی جای راحتی برای زندگی کردن بود و به خانواده‌ی

رولیه‌لاها اجازه می داد خودکفا باشند.

رولیه‌لاها در زمین‌های آن اطراف

رفت و آمد می کرد و آنجا بود که

یاد گرفت چطور از تیروکمان

استفاده کند. او هم مثل خیلی از

پسرهای هم سن و سالش در شکار

پرنده‌های آسمان ماهر بود. بعدها یاد

گرفت «عسل کوهی و میوه و ریشه‌های

خوراکی جمع کند، مستقیم از پستان گاو

شیر گرم خوشمزه بخورد... و با ریسمان

چندلا و قلاب تیز سیمی، ماهی بگیرد.»



یعنی توانایی ایستادن روی پای خود و تنهایی از پس کارها
برآمدن. چون خانواده‌ی رولیه‌لاها خودشان آذوقه‌شان را تأمین
می کردند، خودکفا بودند.

خودکفا یعنی چه؟

رولیهلا کتار ماهیگیری و جمع‌آوری آذوقه بازی‌هایی هم یاد گرفت که معروف‌ترینشان تینتی بود. گاهی هم وقتش را صرف مهارت در مبارزه با چوب می‌کرد. مبارزه با چوب یک جور شمشیربازی بود که ضربه و دفاع و حمله‌ی الکی و ناگهانی داشت و تمام مدت بازی، بازیکن‌ها تا جایی که می‌توانستند با چابکی به جلو و عقب می‌رقصیدند.



رولیهلا دوست داشت توی زمین‌ها بچرخد و کنجکاوی کند و با دوستانش بازی کند، ولی پدر و مادرش می‌دانستند او تیزهوش است و استعداد رسیدن به موفقیت‌های بزرگ را دارد. خودش بلد نبودند بخوانند و بنویسند، ولی مادرش می‌خواست رولیهلا خواندن و نوشتن یاد بگیرد. به‌خاطر همین تصمیم گرفتند او را به مدرسه بفرستند.



بازی تینتی

این بازی به دو چوب احتیاج داشت که به‌عنوان هدف، در فاصله‌ی سی‌متری از هم قرار می‌گرفتند. پسرها دو تیم می‌شدند و همان‌طور که از هدف تیم خودشان دفاع می‌کردند، سعی می‌کردند به هدف تیم مقابل هم چوب پرت کنند. هرکس چوب تیم مقابل را می‌انداخت، برنده می‌شد.

رولیهلاها تا قبل از اینکه به مدرسه برود، همیشه لباس سنتی روستایشان را می‌پوشید؛ پارچه‌ای ضخیم و پهن که یکی از شانه‌هایش را می‌پوشاند و دور کمرش بند داشت. در مدرسه‌ی مٲدیست که مادرش انتخاب کرده بود، شاگردها مثل غربی‌ها لباس می‌پوشیدند، یعنی پیراهن و شلوار.

خیلی زود یک پیراهن برای رولیهلاها جور کردند، ولی پیدا کردن شلوار کار سختی بود.

به‌خاطر همین پدر رولیهلاها پاچه‌های

چندتا از شلوارهای خودش را کوتاه

کرد. قد شلوارها اندازه بود،

ولی این شلوارها خیلی برای

رولیهلاها گشاد بودند. بالاخره

هر جوری بود یک طناب را از

حلقه‌های مخصوص کمر بند

عبور دادند و آن را محکم

بستند تا شلوار از جایش تکان

نخورد. رولیهلاها می‌دانست

شلوارها اندازه‌اش نیستند، اما

آن‌ها شلوارهای پدرش بودند

و او به پوشیدنشان افتخار

می‌کرد.



آیا می دانستید؟

اینکه اسم انگلیسی بهتر از اسم آفریقایی به نظر می‌رسید تا اندازه‌ای به خاطر این بود که تلفظ آن برای مستعمره‌نشین‌های بریتانیایی راحت‌تر بود.

یکی از اولین کارهایی که خانم امدینگین، معلم رولیه‌لا‌هلا، کرد این بود که روی هر کدام از شاگردانش یک اسم انگلیسی گذاشت. آن موقع‌ها برای اهالی مدرسه راحت‌تر بود که شاگردان را به جای اسم آفریقایی‌شان با اسمی انگلیسی

صدا بزنند. چون قرار بود پسرها

طبق برنامه‌ی آموزشی بریتانیا آموزش ببینند، نظر معلم‌ها این بود که هر دانش‌آموز باید اسمی انگلیسی داشته باشد که به این برنامه بیاید. بریتانیایی‌ها به فرهنگ آفریقا اهمیت نمی‌دادند و فکر می‌کردند فرهنگ بریتانیا ممتازتر است. درست از لحظه‌ای که خانم امدینگین اسمی انگلیسی روی رولیه‌لا‌هلا گذاشت، دیگر کسی به جز خانواده‌اش او را با اسم قبلی صدا نزد.

یعنی برتر بودن از چیزهای دیگر. بریتانیایی‌ها فکر می‌کردند فرهنگشان از فرهنگ آفریقا ممتازتر است.

ممتاز بودن یعنی چه؟

توی مدرسه او را فقط با اسم انگلیسی جدیدش می‌شناختند و از آن روز به بعد، به همین اسم معروف شد.

رولیهلاها هیچ وقت نفهمید چرا خانمِ اِمدینگین این اسم را برای او انتخاب کرده. درست است که اسم کوچک جدیدش شبیه فامیلیِ قهرمان مشهور بریتانیایی، دریاسالار لُرد نِلسون، بود، اما رولیهلاها نفهمید این اسم را واقعاً به خاطر او انتخاب کرده‌اند یا نه.

تنها چیزی که از آن مطمئن بود این بود که از آن روز به بعد، نلسون است.





دوران نوجوانی

نلسون تا دو سال بعد در کونو زندگی راحتی داشت. به مدرسه می‌رفت، کارهای کرال را انجام می‌داد و با دوستانش بازی می‌کرد.

اما یک شب پدر نلسون خیلی ناگهانی به خانه آمد. خیلی زود دلیل آمدن ناگهانی‌اش معلوم شد. گادلا هنری بدجوری مریض بود، به سختی نفس می‌کشید و نمی‌توانست زیاد راه برود. چند روز بعد، از دنیا رفت.

طبیعی بود که مرگ پدر لحظه‌ی مهمی در زندگی نلسون باشد، اما کمی بعد اهمیت آن برای نلسون بیشتر شد؛ چون بعد از این اتفاق، رئیس جونگینتابا دالیندی‌پیو که گادلا هنری از مدت‌ها قبل به او مشاوره می‌داد، سرپرست نلسون شد.

نوبسکینی فانی، مادر نلسون، به او گفت قرار است بفرستندش به خانه‌ی پادشاه، که به «خانه‌ی بزرگ» معروف بود و در روستایی به نام

سرپرست یعنی چه؟ کسی که مسئول نگاه‌داری از کودک است. رئیس جونگینتابا سرپرست نلسون شد و مثل بچه‌ی خودش از او مراقبت کرد.